

صدای من را از خواستن می شنوید



■ شاعر: آرش
نصرت‌اللهی
■ ناشر: مروارید

این مجموعه کارنامه چهار ساله شاعر را در خود دارد. در این کتاب، شیوه‌های خواستن شاعر با تکیه بر موضوعات خاصی است که روایت‌های خواستن را در قالب شعر و نثر، واگویی می‌کند که من شاعر، درجات خواستن را به گونه‌های مختلفی بازگو می‌کند؛ چراکه محوریت سروده‌ها، از زاویه‌های مختلفی، گزاره‌های خواستن، دوست‌داشتن و آرزوکردن را تبیین می‌کند، البته در فضاهایی خم‌شده به درون خود زندگی.

پروانه‌ای در پوست



■ شاعر: نیلوفر شریفی
■ ناشر: چشمه

دومین مجموعه شعر شریفی نیز به مانند مجموعه نخست او بر محوریت زن و زنانگی است؛ به بیانی دیگر، شریفی در این شعرها، تصویری از زن شرقی ارائه می‌دهد که همراه است با تبعیض، زخم، درد، و تنهایی. از این رو می‌توان او را نمادی از شعر زنانگی جدید دانست که در هجوم نابرابری‌ها و اجحاف‌های تاریخی دوباره قد افراشته‌اند تا از موجودیت مادینه و شرافت زنانه خود دفاع کنند.

رویایی از جنس ملبورن



■ شاعر: لیلا فیروزمند
■ ناشر: شورآفرین

«رویایی از جنس ملبورن» دومین مجموعه شعر لیلا فیروزمند است. فیروزمند، وکیل دادگستری است و دکترای حقوق بین‌الملل دارد. او مترجم نیز هست و کتاب‌هایی از آنتونی گیدنز ترجمه کرده است. «رویایی از جنس ملبورن»، بیانگر داستان‌های مستمر عاشقانه و آفرودیت زنانگی است؛ شعرهای این مجموعه فضایی را ترسیم می‌کند که عشق در تک‌تک واژه‌ها زندگی می‌کند.

پس این‌گونه شد که نه تنها دیگر بر زمین شعری باقی نماند، بلکه دریغا و حسرتا، دیگر هوایی هم نماند. یعنی دیگر آیا زیستن بدون شعر و هوا ممکن است در این عصر ناممکن؟! وقتی انسان گرگ انسان است؛ و تمام منطق‌ها فرومی‌ریزد وقتی اینها همه نباشد. چراکه «درنهایت این جنگل چشمه‌ای است که گرگ‌ومیش از آن در کنار هم آب می‌خورند.»

زمین را دیگر هوایی نیست
و گنجشگان
عطر گندمزاران را
با خود پرواز داده‌اند.
اکنون ماییم و
فواره‌های سنگی خاموش
و حوض‌های خالی
بر گرده چمن‌های خشک
و داس تیک‌تاک ساعت‌ها.

«نزدبان اندر بیابان» حاصل دریافت‌های همان امراهای ناممکن است. باری این انسان مستاصل، انسان وامانده در برهوت، بدون آنکه تلاشی از خود نشان دهد، حلقه‌به‌گوش، آمده است و رفته:

چه شهروند خوبی بود
نه هیچ از او شکایتی
همیشه در سر کارش حاضر
نه زود
نه دیر (حتی المقدور)

همیشه حاضر در صف مقدم هر وام
و قسط‌ها
به‌موقع پرداخت
مرخصی؟ هرگز!
به سازمان هر سال می‌فروخت
چه شهروند خوبی
دو بار تشویقی شام
سه‌بار آمستردام
به‌وقت
به دنیا آمد

به‌وقت سربازی رفت
به‌وقت زن بُرد
حلال‌زاده
به‌وقت هم مُرد.

ضیا موحد شاعری است که پس از پنج دهه حیات قلمی و ادبی، پیوسته در پی شناخت شعر درست و دقیق شعر برآمد. به همین دلیل آنجا که احساس کرد باید شعر را بشناساند، «شعر و شناخت» را می‌نویسد، و آنجا که بخواهد به جریان تاریخی و شناختی نقد ادبیات صحنه بگذارد، «تنوری ادبی» را ترجمه می‌کند. در کنار تمامی این فعالیت‌ها، پیوسته در متن ادبی ایران حضور داشته و همواره نیز به دور از تعصبات واهی، به نقد اصلی شعر ایران پرداخته است، فارغ از نام بزرگان و کسان آن، باری گاه رضایت داشت و گاه که رضایتی احساس نمی‌کرد، داد سخن می‌راند. تا آنجا که در وضعیت شعر دهه هفتاد به بعد می‌گوید:

بر سنگ گور من بنویسید
مُردم
از بس که شعر بد خواندم.
و حالا همه آنچه حاصل عمر او است
گرد آمده در یک مجموعه به نام «با به
از من». مجموعه‌ای که حاصل نیم‌قرن
شاعری ضیا موحد است و حیرانی او در
منطق و شعر.



ضیا موحد که او را
«جمع اضداد» یا
«ضدین» تعریف یا
توصیف می‌کند، حاصل
نیم‌قرن شاعری‌اش را
در کتابی با عنوان «با
به از من» از سوی نشر
نیلوفر منتشر کرد. این
مجموعه دربرگیرنده
تمامی مجموعه‌های
شعری موحد از دهه
پنجاه تا امروز است
و تصویری روشن از
ذهن و زبان و اندیشه
این شاعر برجسته به ما
می‌دهد

که قوز می‌کند در گوشه‌ای،
و چشم
در چشم این و آن می‌دوزد،
چرتی
خمیازه‌ای
کش و قوسی،
آن‌گاه می‌خرامد تا حیاط خلوت
آنجا که سال‌هاست
دیوانه‌گری را زنجیر کرده‌اند،
و خیره می‌شود در چاه آب.
بر پله‌های خالی
پاییز
یک لایه گرد تازه
می‌افشاند
و پشت در
سکوها
ساکت
نگاه برهم می‌دوزند
عینا
مانند گربه.

علاوه بر این همانی موجود در شعر، که به استیصال نه انسان، که به هر موجود زنده‌ای، انجامیده است، تسلسل این موضوع در ساخت اثر نیز نمایان است. آنجا که موحد عبارت «عینا مانند گربه» در ابتدا و انتهای شعر، تکرار می‌شوند و فرم دایره‌ای به شعر می‌بخشند. این ساخت مفهومی و ساخت فرمی با مقوله تازه‌ای درمی‌آمیزند و رهیافت تازه‌ای به شعرها در مجموعه «مشتی نور سرد» می‌بخشند؛ و آن «ساخت توصیفی» شعرهاست. بهره‌گیری از این ساخت شعری، که توصیه نیما نیز هست، هم در لایه‌های نحوی شعرهای موحد حضور دارند و هم در کلیت اثر. درعین حال موحد این عناصر را با عنصر وزن - یا بهتر است گفته شود آهنگ کلام - که در شعرهای پیش از این ایشان نیز بوده، اضافه می‌کند.

پنجاه و چندباره فرامی‌رسد
و یاد حوض سنگی لبریز از آب تازه و
نارنج
و آن ردیف قلیان‌ها بر سکوی حوض
گفتم:
«مادر بزرگ
چه گیسوی سفید قشنگی!»
خندید و گفت:
«پیر شوی مادر.»
من در عجب که این چه دعایی است
یک‌بار هم شنیدم گفت:
«این شاخه هم که باز شکوفه کرده
است.»

من نیز آزموده‌ام آن را
پنجاه و پنج‌بار.
این «حسرت» به‌جامانده در شعرها،
در این مجموعه و شعرهای بعد از این
مجموعه به رهیافت دیگری نیز انجامید.
و آن نگاه انتقادی به مقوله شعر در این
عصر، و سطرهای کج‌وبندهای سست،
که در همه‌جا آویزان است:
زیرا که شعرگفتن
کاری است
بی‌فایده
و شعر
باید بی‌فایده بماند
تا از میان این همه سوداگر جان‌به‌در
برد.
زیرا که جاودانگی ارزان نیست.

